

ماهیت حقوقی دفاع مشروع و مستندات فقهی آن با رویکردی به آرای امام خمینی (س)

قربانعلی بختیاری^۱

چکیده: انسان در ادوار مختلف تاریخ در مواجهه با تجاوز، به طور فطری اقدام به دفع آن نموده است. علی رغم اتفاق بر پذیرش اصل دفاع به عنوان یک اقدام مجاز، در میان نظریه پردازان اختلاف نظرهایی در خصوص مبنای آن وجود دارد. برخی آن را عامل موجهه جرم و سلب مسئولیت کیفری از مدافع، و عده‌ای آن را حق و گروه دیگر آن را تکلیف و وظیفه می‌دانند. در این مقاله ضمن پرداختن به برخی مستندات فقهی (روایی) دفاع مشروع و تبیین شرایط آن، نظریه چهارمی ارائه شده است که در پی اثبات آن است. اساساً مهاجم تا زمانی که در حال تهاجم است خون و مالش از قاعده کلی احترام خارج است و اگر مدافع باعث خسارت مالی، جرح و یا حتی قتل مهاجم گردد به تکلیف خود عمل کرده و خون و مال مهاجم به دلیل اقوا بودن سبب از مباشر هدر است.

کلیدواژه‌ها: قرآن، انقلاب اسلامی، امام خمینی، مردم، راهبردها، حکومت

مقدمه

تمامی پیامبران مرحله اول دعوت خود را با حکمت و موعظهٔ حسنه و احیاناً مجادله کلامی گذرانده‌اند و پس از آنکه از آن راه به نتیجه نرسیده‌اند و یا به نتیجه کلی نرسیده‌اند (غالباً به نتیجه نسبی رسیده‌اند) مبارزه و جهاد و اعمال قدرت و زور را اخلاقی شمرده‌اند. در قرآن و سنت، زیر بار ظلم رفتن از بدترین گناهان شمرده شده است و احقاق حق را یک وظیفه دانسته و به عنوان یک ارزش به آن می‌نگرد، مثلاً اگر مال کسی را به زور بخواهند از او بگیرند، اسلام اجازه نمی‌دهد که به بهانهٔ اینکه مادیات ارزشی ندارد صاحب مال سکوت کند، همچنان که اجازه نمی‌دهد اگر کسی ناموسش مورد تجاوز قرار گیرد به عذر اینکه اینها از مقوله شهوت است سکوت نماید، بلکه دفاع را وظیفه می‌داند و «الْمُقْتُولُ دُونَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ» را که در مقام دفاع از ناموس یا مال خود کشته می‌شود شهید می‌شمارد. اما منطلق اسلام آنجا که تشویق می‌کند از مال خود دفاع کن، به صورت تحریک حرص و آز نیست بلکه به صورت دفاع از «حق» است که یک ارزش است (مطهری ۱۳۷۶ ج ۲: ۴۶۹). لذا گفته شده است: دفاع بر دو قسم است: دفاع از اساس اسلام و قلمرو آن و دوم، دفاع مکلف از خودش و مانند آن (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱ و ۲: ۳۷۸). همچنین آنجا که دفاع از ناموس را واجب می‌شمارد، نه به حساب بزرگ شمردن شهوت است، بلکه به حساب دفاع از یکی از بزرگ‌ترین نوامیس اجتماع، یعنی عفاف است که مرد، پاسدار آن قرار داده شده است. در این مقاله سعی شده است به مبانی نظری این موضوع از دیدگاه قرآن و سنت پرداخته شده و دو مطلب زیر مورد مطالعه قرار گیرد:

۱. ماهیت حقوقی دفاع مشروع و نظر تحقیقی در آن؛ ۲. مستندات روایی دفاع مشروع و تبیین شرایط آن.

۱. ماهیت حقوقی دفاع مشروع

در توجیه حقوقی مشروعیت دفاع از نفس، عرض و مال در دفاع مشروع و عدم مسؤلیت کیفری و مدنی مدافع، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد که عبارتند از:

۱) منع مسؤلیت کیفری برای مدافع مشروع؛ ۲) حق بودن دفاع شرعی برای مدافع؛ ۳) اباحه دفاع شرعی برای مدافع؛ ۴) تکلیف و وظیفه بودن دفاع شرعی (وجوب دفاع شرعی).

۱-۱. دیدگاه منع مسؤلیت کیفری برای مدافع مشروع

صاحبان این دیدگاه برای توجیه حقوقی دفاع مشروع در پردازش به ریشه و اساس آن، دارای نظریه‌های متفاوتی هستند، برخی از آنان قائل به نظریه اضطراب بوده و تبرئه و عدم ضمان مدافع را مبتنی بر حالت اضطراب دانسته و می‌گویند هر گاه انسان برای حفظ منافع خود در معرض خطر قرار می‌گیرد، ناگزیر می‌شود اقدام به نقض قانون کند چون بخشی از قدرت تصمیم‌گیری خود را از دست می‌دهد. کاتوزیان

نیز در کتاب **حقوق مدنی** خود، این نظریه را پذیرفته است. او در این زمینه می‌گوید: آنچه دفاع را مشروع می‌کند، اضطراب ناشی از اقدامی است که از سوی زیان دیده و به ضرر دفاع کننده آغاز می‌شود. و به همین جهت دفاع مشروع را باید چهره خاصی از اضطراب شمرد (ربانی ۱۳۷۱: ۶۸). و در تعریف عوامل رافع مسؤلیت کیفری گفته‌اند: شرایط و اوصافی در فاعل جرم است که مانع از قابلیت انتساب رفتار مجرمانه به وی شده و به عدم مسؤلیت و مجازات وی منجر می‌شود... به اعتقاد حقوقدانان، رفتار مجرمانه در عوامل رافع مسؤلیت کیفری همچنان وصف مجرمانه خود را حفظ می‌کند، اما به دلیل عدم امکان اسناد جرم به اراده خود آگاه مجرم، او را نمی‌توان مسؤل شناخت و از مجازات او انتظار اصلاح یا اجرای عدالت را برآورده کرد (شمس ناتری ۱۳۹۰: ۳۷).

۲-۱. دیدگاه حق بودن دفاع شرعی

قائلین به این مبنا اعتقاد دارند که عدم ضمان مدافع از این روی است که مدافع در دفاع از جان، عرض و مال خود حقی را اعمال کرده است. اگرچه قائلین به این سیستم در مبنا مشترکند لکن در اینکه منشأ ایجاد حق چیست دیدگاه‌های متفاوتی طرح شده است. به عقیده طرفداران این مکتب همچون سیسرون^۱، گروسوس^۲، ولف^۳ و کارارا^۴ چون حق حیات از حقوق طبیعی افراد بشر است پس حق طبیعی انسان است که از حق خود دفاع کند.

۳-۱. دیدگاه اباحه دفاع شرعی برای مدافع

عبدالقادر عوده می‌گوید: در قوانین موضوعه امروزی (مصر) دفاع شرعی به عنوان یک حق برای مدافع در نظر گرفته شده است اگر چه آن را واجب و ضروری ندانسته‌اند (عوده بی تا ج ۱: ۴۷۸). بدین ترتیب قائلین به این نظریه معتقدند که اساس دفاع مشروع از باب اباحه بوده و عدم ضمان مدافع بدین خاطر است که او فعل مباحی را انجام داده است؛ زیرا نتیجه حق بودن دفاع برای مدافع، اباحه می‌شود (عوده بی تا ج ۱: ۴۷۸). و به عبارتی دیگر خروج دفاع مشروع از جرم و مسؤلیت کیفری، خروجی تخصصی است و اساساً دفاع مشروع با این بیان، در حقیقت جرم نیست.

1. Cicero
2. Hugo Grotius
3. Wolf
4. Carrara

۴-۱. دیدگاه تکلیف و وظیفه بودن دفاع شرعی

یکی دیگر از دیدگاه‌هایی که در توجیه حقوقی دفاع مشروع مطرح است نظریه وظیفه و تکلیف است. این سیستم، مدافع را از آن جهت که وظیفه‌ای را انجام داده است از مسؤلیت کیفری و مدنی بری می‌داند. هر خصوصیتی که در نظریه اباحه بود در اینجا نیز مطرح است و در حقیقت این نظریه جامع‌تر و بالاتر از آن است. پس خروج مسؤلیت کیفری و ضمان مدافع یک خروج تخصصی است، چون اصلاً مدافع مرتکب جرمی نشده تا مسؤلیت داشته و ضامن خسارت بر مهاجم باشد. بلکه بالاتر، اگر دفاع را ترک کند مستوجب ملامت و مذمت در عرف عقلا بوده و در آخرت نیز به خاطر ترک دفاع مستوجب عقاب است.

۵-۱. دیدگاه قابل قبول در توجیه حقوقی دفاع مشروع در حقوق جزای اسلامی

با توجه به مطالبی که در نظریه وظیفه و تکلیف مطرح و در ادامه این نوشتار ارائه می‌شود، به نظر می‌رسد آنچه مدافع را از مسؤلیت کیفری و مدنی، در دفاع مشروع بری می‌کند، آثار ناشی از تهاجم نامشروع از طرف خود صائل و مهاجم است که موجب رفع عصمت و زائل شدن حرمت خون و مالش می‌شود. بنابراین مهاجم با تهاجم نامشروع خود موجب می‌شود مادامی که در حال تهاجم است، مدافع مکلف یا مجاز باشد تا در حدودی که مشروع شده است از جان و مال و عرض خود دفاع کند ولو اینکه فعل دفاعی وی منجر به جرح، ضرر مالی و یا حتی قتل مهاجم گردد، چون خون و مال مهاجم در این حالت هدر است.

در کتاب روایی **دعائم الاسلام** به بخشی از آنچه مربوط به بحث مورد نظر است اشاره می‌شود: روایتی از امام جعفر صادق^(ع) ذکر شده است که خون دزد و مهاجم هدر است و کسی که مهاجم را در دفاع از خودش به قتل می‌رساند هیچگونه ضمانتی به عهده‌اش نیست^۱ (مغربی ۱۳۸۵ ج ۲: ۴۲۶) و این روایت در مستدرک (نوری ۱۴۰۸ ج ۱۸: ۳۱۶، ۲۳۱، ۱۹۸) نیز آمده است.

در **من لایحضره الفقیه** آمده است: حضرت امام رضا^(ع) در پاسخ به این سؤال که مهاجمی در تهاجم به زن حامله‌ای به وسیله آن زن به قتل می‌رسد می‌فرماید خون مهاجم هدر است (شیخ صدوق ۱۴۱۳ ج ۴: ۱۶۴).^۲ این روایت در **روضه المتقین** (مجلسی ۱۴۰۶ ج ۱۰: ۴۶۲) نیز آمده است.

شیخ طوسی در **تهذیب الاحکام** آورده است: هر کس به روی دیگران شمشیر بکشد خودش هدر است^۳ (شیخ طوسی ۱۴۰۷ ج ۱۰: ۳۱۵).

۱. «وَدَمُ اللَّصِّ هَدْرٌ وَ لِأَشْيَاءَ عَلَىٰ مِنْ دَفَعٍ عَنِ نَفْسِهِ»

۲. و روی محمد بن الفضیل عن الرضا^(ع) قال: «سَأَلْتُهُ عَنْ لَصٍّ دَخَلَ عَلَىٰ امْرَأَةٍ وَ هِيَ حُبْلَىٰ فَقَتَلَ مَا فِي بَطْنِهَا فَعَمِدَتِ الْمَرْأَةُ لِی سَكِنٍ فَوَجَّأَتْهُ بِه فَقَتَلْتَهُ قَالَ هَدْرٌ دَمُ اللَّصِّ».

۳. عنه عن ابراهیم عن النوفلی عن السکونی عن جعفر عن ابیه^(ع) قال: قال رسول الله^(ص): «من شهر سيفاً فدمه هدر».

سند این روایت خوب و موثقه است و دلالت آن نیز به ضمیمه اینکه محارب به کسی گفته می‌شود که به روی مردم شمشیر بکشد و در روایات آمده است که «اللص محارب» پس خون لص و مهاجم هدر است.

شیخ طوسی در *المبسوط* می‌نویسد: «کان دمه هدر» یعنی خون مهاجم هدر است. همچنین در همین کتاب آورده: اگر مدافع دست مهاجم را در حال هجوم قطع کند و پس از مدتی قطع دست وی منجر به قتل مهاجم گردد، خون مهاجم هدر است، برای اینکه سرایت از عمل مباح مدافع صورت گرفته است (شیخ طوسی ۱۳۸۷ ج ۸: ۷۵).

فقه‌های امامیه (راوندی ۱۴۰۵ ج ۲: ۳۸۸؛ کیدری بی تا: ۵۱۰؛ علامه حلی ۱۴۱۳ ج ۳: ۵۷۰؛ محقق حلی ۱۴۰۸ ج ۴: ۱۷۷؛ شهید ثانی ۱۴۱۳ ج ۱۵: ۵۴؛ نجفی ۱۴۰۴ ج ۴۱: ۶۵۵) بر این امر اتفاق نظر دارند که خون و مال مهاجم در حال هجوم، بر مدافع مباح بوده و ارتکاب به قتل و یا تلف مال او در حدود مقرر در دفاع مشروع، برای مدافع جایز است. بنابراین وقتی دفاع در برابر مهاجم شرعاً واجب یا جایز باشد در صورت قتل یا ضرب یا جرح، دفاع کننده ضامن نیست و مباح بودن خون مهاجم فقط نسبت به کسی که مورد تهاجم واقع شده و یا نسبت به کسی است که دفاع برای او شرعاً واجب یا جایز است و به عبارت دیگر مهدورالدم بودن مهاجم، نسبی است (آقابابایی ۱۳۷۹: ۱۸۲).

بعضی از فقه‌های عامه نیز قائل به هدر بودن خون مهاجم می‌باشند. در *کشف القناع* آمده است: اگر دفاع در مقابل مهاجم برای مدافع ممکن نباشد جز به کشتن او، پس مدافع می‌تواند مهاجم را بکشد و خون او هدر است (بهوتی ۱۴۱۸ ج ۶: ۱۹۷؛ انصاری ۱۴۱۸ ج ۲: ۲۹۱؛ شریینی ۱۳۷۷ ج ۱: ۲۰۰) و بعضی نیز به جواز و حتی وجوب تسلیم شدن، در مقابل مهاجم قائلند (نویی بی تا ج ۷: ۳۹۴-۳۹۳).

۲. دفاع مشروع در سنت

معنای لغوی سنت عبارت است از طریق و روش (جوهری ۱۴۱۰ ج ۵: ۲۱۳۹). و اما سنت در اصطلاح فقها عبارت از قول، فعل و تقریر نبی اکرم (ص) (مظفر ۱۴۰۳ ج ۲: ۵۷). اگر چه نویسنده کتاب *اصول فقه* که تعریف فوق را برای سنت ذکر کرده است، نگفته این طریق اصطلاحی اختصاص به فقه‌های عامه دارد لکن از ارائه تعریف اصطلاحی سنت از دیدگاه فقه‌های امامیه مشخص می‌شود تعریف بالا مربوط به برداشت فقه‌های اهل سنت است. اما تعریف سنت در اصطلاح فقه‌های امامیه عبارت است از: قول، فعل و تقریر معصوم (مظفر ۱۴۰۳ ج ۲: ۵۷). و منظور از قول و فعل و تقریر معصوم (ع) آنهایی است که در مقام تشریح و قانونگذاری باشد (مظفر ۱۴۰۳ ج ۲: ۵۹).

اخبار و احادیث هر چند خود سنت نیستند و فقط سنت را برای نسل‌های بعد از حضور معصوم

نقل می‌کنند، ولی به دلایل خاصی که در اصول فقه بحث شده است، اخبار با شرایطی، معتبر و حجت است. آنچه در این گفتار مورد استشهاد است اخباری است که دلالت بر وجوب یا حداقل بر جواز دفاع مشروع دارد. اخباری که بر مشروعیت دفاع در مقابل اعتداء نامشروع صائل و مهاجم دلالت دارند، دو دسته‌اند:

- دسته اول: اخباری است که بر وجوب و یا حداقل جواز دفاع در مقابل مهاجم دلالت می‌کنند.
دسته دوم: اخباری است که دال بر عدم ضمان مدافع و هدر بودن خون تجاوز کار است.

دسته اول: اخبار دلالت کننده بر وجوب یا جواز دفع مهاجم

روایت اول: روایت سکونی

«علیُّ بنُ ابراهیم، عن ابيه، عن النوفلي عن السكوني عن ابي عبدالله^(ع) قال: قال امير المؤمنين (صلوات الله عليه): ان الله عزَّ و جلَّ ليمقَّت الرَّجُلَ يَدْخُلُ عليه اللِّصُّ في بيته فلا يُحاربُ» (کلینی ۱۴۲۹ ج ۵: ۵۱). امام صادق^(ع) می‌فرماید حضرت علی^(ع) فرمود: قطعاً خداوند به فردی که مهاجم وارد خانه او شده و در مقابل او به دفاع بر نمی‌خیزد، غضب می‌کند.

بررسی سندی روایت ذکر شده:

۱. ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم: شیخ طوسی می‌نویسد: علی بن ابراهیم بن هاشم قمی دارای

کتبی از جمله تفسیر و ... است (شیخ طوسی^{الف} ۱۴۰۷: ۸۹).

نجاشی ذیل شماره ۶۸۰ می‌نویسد: علی بن ابراهیم بن هاشم ابوالحسن قمی در حدیث، ثقه است و دارای قوه ثبت خوبی است و مورد اعتماد است و مذهب او صحیح است و کثیر الروایه است و (نجاشی ۱۴۰۷: ۲۶۰).

علی بن ابراهیم بن هاشم قمی مشهور به شیخ اقدم از بزرگان و موثقین حدیث و فقه، از مفسران بزرگ شیعه در قرن سوم و چهارم هجری. او فرزند ابراهیم بن هاشم قمی است و از علما و مشایخ بزرگ شیعه است و زمان دو امام معصوم (امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام) را درک کرده است و تا سال ۳۰۷ قمری زنده بوده (طباطبایی بروجردی ۱۴۲۹ ج ۱۸: ۲۳، ج ۱۵: ۲۴، ج ۳۱: ۲۱).

۲. ابراهیم بن هاشم قمی: شیخ طوسی می‌نویسد: ابراهیم بن هاشم قمی شاگرد یونس بن عبدالرحمن

است (شیخ طوسی ۱۴۲۷: ۳۵۳). نجاشی ذیل شماره ۱۸ می‌نویسد: ابراهیم بن هاشم ابواسحاق قمی، اصالتاً کوفی است که به قم مهاجرت کرده است و اصحاب ما می‌گویند اول کسی که احادیث کوفی را در قم منتشر کرد او بوده است (نجاشی ۱۴۰۷: ۱۶).

امام خمینی می‌نویسد: پدر علی بن ابراهیم (ابراهیم بن هاشم) از بزرگان ثقات (معمتمدین در نقل حدیث) است نه اینکه فقط ثقه باشد (امام خمینی ۱۴۲۳: ۹۶).

۳. نوفلی: نام کامل وی حسین بن یزید نوفلی است و شیخ طوسی درباره او می‌نویسد: او کتابی دارد و عده‌ای از اصحاب ما از طریق او خبر داده‌اند، که عبارتند از: از ابی المفضل از ابن بطة از احمد بن ابی عبدالله از او (شیخ طوسی الف ۱۴۰۷: ۵۹) و همچنین ابن شهر آشوب درباره او می‌نویسد: او کتابی دارد (ابن شهر آشوب ۱۳۸۰: ۴۱).

محدث نوری نیز درباره نوفلی بعد از بیان مقدمه‌ای می‌نویسد: از همه مطالب گذشته این چنین به نظر می‌رسد که نوفلی ظن به وثاقتش حاصل است (نوری ۱۴۱۷ ج ۴: ۱۶۰).

امام خمینی در **مکاسب محرمة** می‌گوید: روایت سکونی از غیر طریق نوفلی بسیار کم است حتی اگر نوفلی در روایت سکونی ذکر نشده باشد ذهن منصرف به نقل سکونی از نوفلی می‌شود ضمن اینکه نوفلی خود ممدوح بلکه حسن است (امام خمینی ۱۴۱۵ ج ۱: ۳۴۷).

محقق خویی می‌گوید اظهر این است که ثقه است (خویی ۱۴۲۲ ج ۴۲: ۳۳۲). و در جای دیگر می‌نویسد: اگر چه حسین بن یزید نوفلی در کتب رجال صریحاً توثیق نشده است لکن در اسناد کامل الزیارات ذکر شده است (خویی ۱۴۱۸ ج ۲۲: ۳۳۷).

در کتاب **ولایة الفقیه فی حکومت الاسلام** درباره نوفلی آمده است: حسین بن یزید نوفلی از اعلام است و شیخ طوسی در کتاب رجالش او را از اصحاب امام رضا^(ع) به شمار آورده است همچنان که نام او را در کتاب رجالی دیگرش یعنی **الفهرست** ذکر کرده و گفته است او کتابی هم داشته است (حسینی تهرانی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۵).

می‌توان گفت یکی از راه‌های اثبات وثاقت نوفلی، نقل فراوان ابراهیم بن هاشم از اوست که به قاعده اکتثار معروف است.

۴. سکونی: نام وی در کتب رجال، اسماعیل بن ابی زیاد است (علامه حلی ۱۳۸۱: ۲۷۰).

شیخ طوسی می‌نویسد: اسماعیل بن ابی زیاد السکونی که به شعیری هم معروف است و به او ابی زیاد مسلم هم گفته می‌شود دارای کتابی بزرگ است و کتاب **النوادر** نیز مال اوست. و روایات او از طریق ابن ابی جید از محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن الحسن الصفار، عن ابراهیم بن هاشم عن الحسن بن یزید النوفلی عن السکونی به ما رسیده است یا از طریق دیگر، یعنی از حسین بن عبیدالله از حسن بن حمزه العلوی عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن اسماعیل بن مسلم الشعیری به ما رسیده است (شیخ طوسی الف ۱۴۰۷: ۱۳).

در **رجال** ابن داود آمده است: اسماعیل بن ابی زیاد السکونی الشعیری عامی بوده است (حلی ۱۳۸۳:

۴۲۶). و علامه حلی نیز بر عامی بودن وی صحه گذاشته است (علامه حلی ۱۳۸۱: ۱۹۹).

سید بحر العلوم درباره سکونی می نویسد: شیخ در *مقدمه* نقل کرده است که علمای شیعه اتفاق دارند بر اینکه به روایات سکونی عمل می شود و همچنین محقق حلی در *المسائل العزیه* می گوید: سکونی از راویان ثقه است و کتب اصحاب شیعه مملو از فتاوی است که مستند به نقل سکونی است (بحر العلوم ۱۴۰۵: ۲: ۱۲۳). امام خمینی ضمن توثیق سکونی می گوید: اسماعیل بن ابی زیاد سکونی زیاد روایت نقل کرده است و روایاتش نیز متقن است و شیخ در جاهای مختلف کتاب هایش می گوید عمل به روایت سکونی در میان علما و شیعه اجماعی است و محقق حلی نیز تصریح نموده است که سکونی از ثقات است (امام خمینی ۱۴۱۵: ج ۱: ۳۴۷).

با توجه به مطالبی که مطرح شد مشخص می شود که سند روایت فوق خوب است که از آن تعبیر به موثقه سکونی می شود. همین روایت با سندی دیگری و اختلافی جزئی در متن، در *وسائل الشیعه* به گونه زیر آمده است: «و بالاسناد عن جعفر عن ابیه^(ع) قال: ان الله لیمقت العبد یدخل علیه فی بیته فلا یقاتل».

فقه الدلاله روایت ذکر شده:

با توجه به اینکه روایت فوق از دو طریق رسیده است و به تفصیل گفته شد که طریق کلینی، طریق صحیحی است و طریق شیخ طوسی طریق ضعیفی بود؛ لذا متن روایت از طریق کلینی قابل قبول است اگر چه در جمع بندی به متن روایت به طریق دیگر نیز پرداخته می شود.

متن روایت: ان الله عز و جل لیمقت الرجل یدخل علیه اللص فی بیته فلا یحارب.

مفردات روایت:

لیمقت از مقت گرفته شده و معنای آن دشمن بودن و تنفر داشتن از هر چه که زشت است. ماضی آن بر وزن مَفَّت آمده و مضارع آن را یَمُقْتُ ذکر کرده اند (ابن منظور ۱۴۱۴: ج ۲: ۹۰؛ فراهیدی ۱۴۱۰: ج ۵: ۱۳۲؛ صاحب بن عباد ۱۴۱۴: ج ۵: ۳۷۰).

الرجُل: معنای لغوی رجُل، مرد است، هذا رجُل ای لیس بانثی. هذا رجُل ای کامل، یعنی معنای دیگر رجُل، کامل است (فراهیدی ۱۴۱۰: ج ۶: ۱۰۱).

در *مفردات الفاظ قرآن* آمده است که الرَّجُلُ اختصاص به مردم مذکر دارد (راغب اصفهانی ۱۴۱۲: ۳۴۴). در *لسان العرب* آمده است: الرَّجُلُ معروف است و از نوع انسان، شامل مذکر است بر خلاف مرثئه که آن را شامل نمی شود (ابن منظور ۱۴۱۴: ج ۱۱: ۲۶۵). همچنین در کتاب مذکور آمده است که: ابن اعرابی حکایت کرده است که ابا زیاد کلابی در داستانی که برای خودش و همسرش رخ داده به وی گفته است:

فَتَهَايَجَ الرَّجُلَانِ (پس برانگیخت آن دو مرد را)؛ یعنی، خودش و همسرش را گویا که اراده کرده بود: فَتَهَايَجَ الرَّجُلُ وَ الرَّجُلُ پس مذکر را غلبه داده است (ابن منظور ۱۴۱۴ ج ۱۱: ۲۶۶).

بنابراین اگر چه رجل به معنای مرد است اما به اعتبار آخرین معنایی که در *لسان العرب* ذکر شد برای مطلق مرد و زن از باب غلبه به کار می رود پس معنای فرد و شخص و انسان را پیدا می کند.

اللُّصُّ: از کلمه لَصَّ به معنای سرق است (ابن منظور ۱۴۱۴ ج ۷: ۸۸). هم به کسر خوانده می شود و هم به ضَمِّ، اللَّصُّ و به معنای سارق است (فیومی بی تاج ۲: ۵۵۳؛ طریحی ۱۴۱۶ ج ۴: ۱۸۲).

يُحَارِبُ: از الحرب مشتق شده به معنای نقیض سلِّم (فراهیدی ۱۴۱۰ ج ۳: ۲۱۳). و انا حَرِبْتُ لِمَنْ حَارِبِنِي ای عدو؛ یعنی، من دشمن کسی هستم که با من دشمنی کند (جوهری ۱۴۱۰ ج ۱: ۱۰۸). گفته می شود فلاتی با فلاتی در حَرَب است؛ یعنی، بین آن دو دوری و کینه و بغض و تنفر است و محراب از مُحاربه گرفته شده است چون مُصَلَّى با شیطان در جنگ است (واسطی زبیدی ۱۴۱۴ ج ۱: ۴۱۲).

حال که مفردات روایت بررسی شد معنای کامل روایت چنین می شود: قطعاً خداوند متعال از فردی که دزد وارد خانه اش می شود و به مقابله با او بر نمی خیزد متنفر است. آیا تنفر و دشمن بودن خداوند با کسی که در مقابل دزد نمی ایستد و دفاع نمی کند به معنای تحریک و بعث مکلف برای دفاع نیست؟ قطعاً جواب مثبت است گویا که معصوم می گوید خدا فرموده باید در مقابل دزد دفاع کرد. پس امر است و امر هم دلالت بر وجوب می کند و اگر ترک شود فرمان خدا ترک شده است.

چند نکته:

۱. ممکن است گفته شود خداوند با کسی که کار مکروهی را هم انجام می دهد دشمن است و از کار او تنفر دارد و لو اینکه در حد ترک واجب نباشد و روایت را بر کراهت نیز می توان تطبیق داد، یعنی بگوئیم عدم دفاع در مقابل دزد در خانه مکروه است. علامه حلی نیز این روایت را در باب جواز دفاع ذکر کرده است (علامه حلی ۱۴۱۲ ج ۱۵: ۲۵۸). و همچنین شهید ثانی نیز این روایت را برای اثبات جواز دفاع از نفس ذکر کرده است، که این دو مؤید هستند (شهید ثانی ۱۴۱۳ ج ۱۵: ۵۰).

در پاسخ گفته می شود، دلالت روایت فوق بر تنفر، بیش از تنفر ناشی از کراهت است؛ چرا که اولاً دوبار تأکید در آن هست، ثانیاً عبارت دشمنی خدا با صاحب خانه ای که دفاع نمی کند با لفظ و فعل مضارع که دلالت بر پیوستگی فعل دارد، آمده است و عبارت مطلق است.

صاحب کتاب *فقه الامام الصادق*^(ع) نیز می گوید: این روایت و روایات دیگر صراحتاً مقابله با دزد و در صورت لزوم قتل او را تحریک می کند و مطلق است و هیچ قیدی هم ندارد (مغنیه ۱۴۲۱ ج ۶: ۲۹۴).

۲. ممکن است گفته شود عبارت «فی بیته» نشانگر مقید بودن آن است پس شامل هر حال و مکان و زمانی نمی شود، بلکه دزد فقط اگر به خانه داخل شد باید با او محاربه کرد و الاً خیر، مثلاً اگر دزد در خیابان

یا بیابان یا هر مکانی غیر خانه حمله کند محاربه با او لازم نیست. در پاسخ گفته می شود بیان «فی بینه» از باب غلبه اکثر است به این معنا که غالب دزدی ها در خانه فرد صورت می گیرد نه اینکه این قید مدخلیتی داشته باشد، یعنی حکم روی قید «فی بینه» بار نمی شود، پس حکم مطلق است و هر مکانی را شامل می شود.

۳. ممکن است گفته شود دخول اللص به خانه ای الزاماً برای دزدی ممکن است نباشد بلکه به دلیل دیگری از قبیل پناهندگی و اشتباه دزد و یا .. رخ بدهد. پس حتی اگر محاربه با دزدی که وارد خانه می شود واجب باشد، در این موارد قطعاً واجب نخواهد بود بنابراین دخول، قید می خورد و هر دخولی را شامل نمی شود پس روایت از این جهت از اطلاق خارج می شود.

در تحلیل این اشکال حالاتی را می توان تصور کرد:

حالت اول: ممکن است فرد داخل شونده متصف به عنوان دزد نباشد ولی برای دزدی آمده باشد و صاحب خانه نیز او را می شناسد لکن نمی داند که او برای دزدی آمده است. آیا روایت شامل این مورد نیز می شود یا خیر؟ اگر نمی شود پس مطلق نخواهد بود.

حالت دوم: فرد داخل شونده دزد است لکن برای دزدی نیامده است و صاحب خانه او را می شناسد که دزد است لکن نمی داند که برای دزدی نیامده، آیا روایت شامل این مورد نیز می شود یا خیر؟
حالت سوم: فرد داخل شونده دزد است و برای دزدی آمده لکن صاحب خانه نه او را می شناسد و نه می داند که برای دزدی آمده، آیا روایت شامل این مورد و مصداق نیز می شود یا خیر؟

به هر حال به نظر می رسد که نتوانیم از اطلاق روایت استفاده نماییم. بدین جهت است که محقق خوبی می گوید: اگر محرز نشود و احتمال بدهد که قصد داخل شونده تعدی نیست ابتداءً حق زدن یا کشتن او را ندارد بلکه می تواند مانع داخل شدن وی به خانه گردد. پس حق دفاع در ایجاد منع است نه بیشتر چون مالک بر مال خود تسلط دارد و می تواند مانع دیگری، از تصرف در آن گردد (خوبی ۱۴۲۲: ۴۲۲).

۴. در روایت از طریق شیخ طوسی، به جای کلمه «الرجل» «العبد» آمده است که در این صورت آن معنایی که برای رجل شد به معنای شخص، فرد، با این کلمه به راحتی قابل توجیه است چون مراد از «العبد» مذکر بنده که در مقابل امة است نیست بلکه مراد عبدالله است؛ یعنی، بنده خدا که هر انسانی را شامل می شود زن باشد یا مرد، کوچک باشد یا بزرگ، آزاد باشد یا غیر آن.

۵. در روایت از طریق شیخ طوسی، کلمه «اللص» نیامده که در این صورت بر ابهام مطلب به دلیل نکاتی که اشاره شد، افزوده می شود چون با وجود کلمه «اللص» ابهاماتی بود حال اگر اطلاق کلمه دخول نباشد، مشکلات بیشتری را باعث خواهد شد.

نتیجه: در جمع بندی به این نتیجه می رسیم که روایت فوق دلالت بر وجوب دفاع به طور مطلق دارد هر چند در دفاع از مال و عرض و همچنین دفاع از جان و عرض و مال دیگری ادله دیگری وجود دارد که

اطلاق این روایت را در وجوب، تفسیر می‌کند.

روایت دوم: روایت آنس یا هیثم بن البراء

«احمد بن محمد الكوفي عن محمد بن احمد القلانسي، عن احمد بن الفضل، عن عبدالله بن جبلة عن فزارة عن انس او هيثم بن البراء قال: قلت لابي جعفر^(ع): اللص يدخل في بيتي يريد نفسي و مالي قال: اُقتل فأشهد الله و من سَمِعَ أَنْ دَمَهُ فِي عُنُقِي».

عین همین روایت با همین سند و عبارت در کتاب **تهذيب** شيخ طوسی آمده با يك تفاوت كوچك كه انتهای كلمه **أُقتل** ضمير مذکر نیز دارد و به صورت «أقتله» آمده است. واضح است روایتی كه شيخ طوسی در **تهذيب** آورده است گویاتر و روشن تر است.

فقه السند:

۱. **احمد بن محمد الكوفي**: احمد بن محمد بن سعيد اهل كوفه و از قبیله همدان بوده و نجاشی درباره او می‌نویسد: این فرد در میان اصحاب حدیث مردی جلیل و مشهور به حفظ است. نام این راوی در رجال شيخ طوسی بدون صفت الكوفي آمده و فقط ذیل آن نوشته كه این فرد برادر كامل بن محمد است و در زمره اصحاب امام كاظم^(ع) ذكر شده است.

محقق خویی گفته است: راوی با این عنوان و اسم در سند چهل روایت آمده است. و احمد بن محمد الكوفي از مشایخ كلینی است. لکن مردد است بین احمد بن محمد بن سعید بن عقده و احمد بن محمد العاصمی. ما برای وثاقت احمد بن محمد الكوفي كه شيخ (استاد) كلینی است دلیلی نیافتیم. در پاورقی نقد الرجال آمده است: كلینی از او نقل حدیث کرده و همان احمد بن محمد عاصمی است كه ثقة است و او احمد بن محمد بن احمد بن طلحة، شيخ (استاد) كلینی است. نتیجه: پس اگر عاصمی باشد، ثقة است و اگر نباشد مجهول.

۲. **محمد بن احمد القلانسي**: در **رجال كشي** آمده است: اما محمد بن احمد بن النهدی، همان حمدان القلانسی كوفي است كه فقیه، ثقة و خیر است. و در **رجال نجاشی** به عنوان مضطرب از او یاد کرده است. صاحب **الوسائل** می‌نویسد: كشي به نقل از عیاشی در مورد محمد بن احمد بن خاقان ابو جعفر القلانسی معروف به حمدان می‌گوید ثقة و فقیه و خیر است لکن نجاشی او را مضطرب می‌داند و علامه حلّی نیز این دو نقل را ذكر کرده است و از این غضائری تضعیف او را نقل کرده و در نهایت خود در این موضوع متوقف شده است.

محقق خویی می‌نویسد: من می‌گویم محمد بن احمد القلانسی همان محمد بن احمد بن خاقان النهدی

القلانسی است و در جای دیگر می‌نویسد که کشی او را فقیه، ثقه و خیر می‌داند.

در کتاب **موسوعة طبقات الفقهاء** تحت نام حمدان القلانسی آمده است: محمدبن احمدبن خاقان النهدی، ابوجعفر کوفی قلانسی ملقب به حمدان روایت کرده است از ... و او فقیه، خیر و ثقه است.

۳. احمدبن الفضل: این نام بدون هیچ صفت دیگری در **رجال** شیخ طوسی آمده است و ذیل آن هیچ چیزی ذکر نشده است. و در جای دیگری می‌گوید: احمدبن الفضل الخزاعی واقفی است.

در رجال ابن داود آمده است که: در **رجال کشی** و **رجال علامه** احمدبن الفضل واقفی معرفی شده است. و علامه در عبارت دیگر آورده است که او از اصحاب امام کاظم^(ع) است.

در **معجم رجال الحدیث** آمده است: احمدبن الفضل بنا بر آنچه در کتاب **رجال** شیخ طوسی آمده است از اصحاب امام هادی^(ع) است. نظر محقق خوبی این است احمدبن فضل مجهول است و این مطلب را ذیل روایتی که در سند آن احمدبن الفضل الکناسی قرار گرفته است بیان می‌کند. این در حالی است که در جای دیگر مدعی است که احتمالاً احمدبن الفضل الکناسی همان احمدبن الفضل الخزاعی است. نتیجه: در جمع‌بندی به نظر می‌رسد که این راوی یا مجهول است یا ضعیف. اگر چه علامه مجلسی او را در کتاب **الوجیزه توثیق** کرده است.

۴. عبدالله بن جبلة: در **رجال** شیخ طوسی این نام بدون جرح و تعدیل در ذیل اصحاب امام حسن عسکری^(ع) ذکر شده است. در **رجال کشی** نیز به عنوان فردی از افراد سند روایت در سه جا ذکر شده است بدون توثیق و تضعیف.

نجاشی ذیل اسم عبدالله بن جبلة بن حیان می‌نویسد: ابن ابجر الکنانی ابو محمد عربی صلیب، ثقه است از پدرش نقل کرده او از جدش حیان بن ابجر. ابجر زمان جاهلیت را درک کرده است و خانه او خانه مشهوری در کوفه بوده است و خود عبدالله واقفی است و هنگام مرگ وی سال ۲۱۹ هجری قمری روایت شده.

در **رجال برقی** نیز این اسم با پسوند الکنانی تحت اصحاب امام موسی بن جعفر^(ع) ذکر شده است بدون هیچ توثیق یا تضعیفی. شیخ طوسی در **الفهرست** تحت نام عبدالله بن جبلة می‌نویسد:

برای او روایاتی است که ما آنها را با اسناد اول از حمید از احمدبن میثم بن ابی نعیم الفضل ابن دکین از او روایت کردیم و خبر داده است ما را از آن روایات ابن ابی جید از ابن الولید از الصفار از محمدبن الحسین از عبدالله بن جبلة (که طریق دوم است).

در **رجال ابن داود** آمده است، عبدالله بن جبلة بن ابجر الکنانی ابو محمد واقفی ممدوح است. علامه حلّی نیز قائل به این است که عبدالله بن جبلة فقیه ثقه مشهوری بوده است اگر چه واقفی است. و محقق خوبی نیز طریق صدوق و طریق دوم شیخ را به عبدالله بن جبلة صحیح می‌داند و اضافه می‌کند اگر

چه ابن ابی جید که از مشایخ نجاشی است در آن سند وجود دارد. و در جای دیگر با نقل توثیق نجاشی او را ثقة می‌داند و در موسوعه تصریح به وثاقت او می‌کند.

امام خمینی نیز در کتاب **ولایت فقیه** خود برای اثبات موضوع فوق تمسک به روایات نموده و در سند روایت چهارم مورد استدلال وی **عبدالله بن جبلة** وجود دارد و با توضیح قبول روایت مشخص می‌شود سند را نیز پذیرفته است پس این پذیرش مؤیدی برای معتبر بودن اوست.

۵. فزاره: محقق خوبی فقط ذیل نام وی تعداد شش حدیثی که از طریق وی رسیده است ذکر می‌کند که بعضی از آنها نیز تکراری است لکن با سندهای مختلفی. با این نام در هیچ یک از کتب رجالی، ذکری به میان نیامده، پس مجهول است. البته در **رجال بوقی** ذیل نام محمد الطیار آمده است که مولی فزاره است. مشابه همین عبارت نیز در **رجال الشیخ الطوسی** آمده است.

۶. آنس: نویسنده **معجم الرجال** ذیل نام آنس اشاره به چند روایتی می‌کند که از طریق وی نقل شده و در پایان عبارتش می‌افزاید، ظاهراً این آنس با آنس بن عمرو یکی است. و ذیل اسم آنس بن عمرو می‌نویسد: دارای پسوند الازدی و از اصحاب امام باقر^(ع) و شیخ طوسی او را به کوفی بودن در اصحاب امام صادق^(ع) توصیف کرده است.

۷. هیثم بن البراء: در **رجال شیخ طوسی** الهیثم بن البراء بدون هیچ توثیق یا تضعیفی در زمره اصحاب امام جعفر صادق^(ع) ذکر شده است.

مامقانی در **تنقیح المقال** آورده است که: ظاهراً هیثم بن البراء، امامی است لکن حالش مجهول است. همانطور که روشن است از آن جهت که نام راوی در کتب رجالی بیشتر از مقدار ذکر شده نمی‌باشد وی فردی مجهول است. پس از نظر سند، روایت ذکر شده، ضعیف است.

فقه الدلالة:

در روایت آمده است که: ۱. مهاجم و دزد داخل خانه می‌شود؛ ۲. قصد جان و مال صاحب خانه را دارد؛ ۳. در پاسخ به سؤال وی امام معصوم^(ع) می‌فرماید او را بکش؛ ۴. امام معصوم^(ع) در ادامه می‌فرماید خدا و هر کسی که این کلام را بشنود به شهادت می‌گیرم که خونسش بر گردن من است. اگر جمله را به صورت شرطیه بگیریم نتیجه می‌شود که اگر مهاجم و دزد به قصد جان و مال کسی وارد خانه او شود، باید صاحب بیت او را بکشد. چون اُقتل امر است و امر نیز ظهور در وجوب دارد. برای اینکه شنونده گمان نکند امام^(ع) از «اُقتله» زدن و دور کردن او را اراده کرده است در ادامه تأکید می‌کند منظور از بکش، کشتن واقعی است و اگر کسی مدعی خون‌بهای مهاجم شد من به گردن می‌گیرم به عبارت روشن، یعنی خون مهاجم هدر است و هیچ‌گونه احترامی ندارد.

در رابطه با موضوع بحث، که حکم دفاع مشروع مشخص گردید که دفاع واجب است تکلیفاً نه اینکه فقط حقی را برای مدافع ثابت کند به این معنا که حق داری او را بکشی و اگر نکشتی هم اشکالی ندارد، یعنی اگر دفاع نکردی بلاشکال است. خیر اگر اقدام به کشتن دزد نکند به تکلیف عمل نکرده و مرتکب گناه شده است و اگر کرد و منجر به کشتن نشد تکلیفش را انجام داده و اگر شد هم تکلیفش را انجام داده و آثار وضعی که ضمان باشد از عهده مدافع به دلیل هدر بودن خون مهاجم ساقط است. در این روایت نیز مانند روایت پیشین، دخول در بیت مدخلیتی ندارد و فقط به عنوان قید غالب ذکر شده است پس مهم در ثبوت حکم و جوب دفاع احراز قصد مهاجم برای حمله به جان یا مال مدافع است.

جمع بندی نتایج روایت انس:

روایت از حیث سند ضعیف، لکن از جهت دلالت بسیار خوب و گویا و روشن است و می تواند مؤیدی بر مضمون سایر روایات باشد.

روایت سوم: روایت حلبی

«عَلِيُّ بْنُ اِبْرَاهِيمَ عَنِ اَبِيهِ عَنِ اِبْنِ اَبِي عُمَيْرٍ عَنِ اَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ رَجُلٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنِ اَبِي عَبْدِاللهِ (ع) قَالَ: قَالَ: امير المؤمنين (ع) اِذَا دَخَلَ عَلَيْكَ اللُّصُّ الْمُحَارِبُ فَاَقْتُلْهُ فَمَا اَصَابَكَ فَدُمُّهُ فِي عُنُقِي».

بررسی سندی:

۲۰۱. ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی و ابراهیم بن هاشم قمی: که مورد بررسی قرار گرفتند و موثق هستند.

۳. ابن ابی عمیر: نامش محمد است. در رجال برقی، محمد بن ابی عمیر الازدی به عنوان اصحاب امام موسی بن جعفر (ع) معرفی شده است.

در رجال کتبی نزدیک به سه صفحه در مورد محمد بن ابی عمیر الازدی مطلب ذکر کرده است از جمله اینکه وی از اصحاب امام موسی بن جعفر (ع) است و مأمون او را حبس کرده و شلاق زده است و آمده است که: ابو عمرو گفته است که محمد بن مسعود گفته که علی بن الحسن به او حدیث کرده که ابن ابی عمیر افقه و اصلح و افضل از یونس است.

در رجال نجاشی آمده است: محمد بن ابی عمیر زیاد بن عیسی ابو احمد الازدی، بغدادی الاصل و المقام است ابوالحسن موسی (ع) را ملاقات کرده است و از او احادیثی شنیده است و در بعضی از آن احادیث امام او را با کنیه یا ابا احمد مخاطب قرار داده و همچنین از امام رضا (ع) روایت کرده است و نزد ما

و مخالفین، جلیل القدر و جایگاه بزرگی را دارا می باشد.

شیخ طوسی محمدبن ابی عمیر را در زمره اصحاب امام رضا^(ع) ذکر کرده و نوشته است کنیه او اباحمد و اسمش ابی عمیر زیاد است از طایفه الازد و ثقه است.

۴. **ابان بن عثمان:** در *رجال برقی* ابان بن عثمان الاحمر را در زمره اصحاب امام جعفر صادق^(ع) ذکر نموده و نوشته است که البجلی و کوفی است.

در *رجال کشی* تحت عنوان «ما رَوَى فِي ابَانِ بْنِ عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ» در تضعیف وی دو مطلب را ذکر کرده است از جمله اینکه او از طرفداران ناووسیه است. در *رجال نجاشی* آمده است: اصل ابان بن عثمان الاحمر البجلی کوفی است و گاهی در آنجا ساکن بود و گاهی در بصره از ابی عبدالله و ابی الحسن موسی - علیهما السلام - روایت کرده و کتاب زیبای بزرگی دارد.

شیخ طوسی در کتاب *رجال*ش نام ابان بن عثمان البجلی را در زمره اصحاب امام جعفر صادق^(ع) ذکر می کند و دو صفت الاحمر الکوفی نیز برای او بیان می کند. همچنین در کتاب *الفهرست* تحت عنوان ابان بن عثمان الاحمر، عین مطلبی را که در کتاب *نجاشی* آمده بیان می کند.

در *رجال ابن داود* آمده است که ابان بن عثمان از اصحاب اجماع است که شش نفرند و عبارتند از: جمیل بن دراج، عبدالله بن مسکان، عبدالله بن بکیر، حماد بن عیسی، حماد بن عثمان و ابان بن عثمان. بعضی از اصحاب گفته اند ابان، ناووسی است و ضعیف لکن من متذکر شدم که کشی او را ثناء کرده است.

۵. **الْحَلْبِي:** در کتاب *رجال برقی* آمده است: محمدبن علی بن الحلبي اهل کوفه است و او را در زمره اصحاب امام جعفر صادق^(ع) ذکر کرده است.

نجاشی در کتاب خود آورده است: محمدبن علی بن ابی شعبه الحلبي ابو جعفر مایه آبروی اصحاب ما و فقیه آنان است و ثقه است به طوری که هیچ طعنی علیه وی نیست.

شیخ طوسی محمدبن علی الحلبي را اهل کوفه ذکر کرده و در زمره اصحاب امام محمد باقر^(ع) آورده است. و همچنین یک بار هم ایشان را در زمره اصحاب امام موسی بن جعفر^(ع) ذکر کرده است. و در کتاب *الفهرست* گفته است که او دارای کتابی است و ثقه است (شیخ طوسی الف: ۱۴۰۷: ۱۳۰).

صاحب کتاب *معالم العلماء* نیز نوشته است محمدبن علی الحلبي ثقه است و کتابی دارد (ابن شهر آشوب ۱۳۸۰: ۹۴). در کل اگر چه در مورد اینکه محمدبن علی الحلبي در زمره اصحاب کدام امام^(ع) است، اختلافی وجود دارد، لکن به نظر می رسد وی موثق است.

نتیجه:

پس این روایت از حیث سندی با توجه به اینکه عن رجل دارد مرسله است؛ اما از آن جهت که مشهور

است که مراسیل ابن ابی عمیر مانند مسانید اوست صحت سند قابل قبول است. در این باره صاحب ریاض می‌گوید: این خبر مرسل، مانند موثق بلکه بر اساس گفته مجلسی اول در روضة المتقین (مجلسی ۱۴۰۶ ج ۱۰: ۲۷۷) در رتبه صحیح است (حائری طباطبایی ۱۴۱۸ ج ۱۶: ۱۶۳). همچنین صاحب جواهر نیز همین اعتقاد را دارد (نجفی ۱۴۰۴ ج ۴۱: ۵۸۴) و محقق خویی نیز از این روایت به صحیح‌ه تعبیر کرده است (خویی ۱۴۱۸ ج ۴۱: ۴۲۱).

فقه الدلاله:

از لحاظ دلالت نیز روایت به طور واضح و روشن دلالت بر وجوب دفاع مشروع می‌نماید چون بالاترین حالت ممکن قتل لص و مهاجم است که در روایت تصریح به کشتن وی شده است.

روایت چهارم: روایت سکونی

«محمد بن احمد بن یحیی عن بنان بن محمد عن ابيه عن ابن المغیره عن السکونی عن جعفر عن ابيه عن علی^(ع): انه اتاه رجل فقال يا امير المؤمنين ان لاصاً دخل على امرأتی فسرق حليها فقال علی^(ع): اما انه لو دخل على ابن صفيّة ما رضی بذلك حتى يُعمّمه بالسيف» (شيخ طوسی ۱۴۰۷ ج ۶: ۱۵۷ ح ۱).

فقه الدلاله:

مردی خدمت حضرت علی^(ع) می‌رسد و می‌گوید دزد و مهاجم متعرض همسر من شده و زینت‌های او را دزدیده است. پس حضرت فرمود آگاه باش اگر دزد متعرض پسر صفيّه (ظاهراً اشاره به خود حضرت است) می‌شد راضی نمی‌شد مگر اینکه با شمشیر دستاری از خون بر سرش می‌گذاشت. روایت با لفظ کنایه اشاره دارد به اینکه اگر دزد متعرض شما شد او را بکشید همانطور که من چنین می‌کنم. ظهور روایت در این زمینه بسیار روشن است.

روایت پنجم: روایت وهب

«عنه عن ابی جعفر عن ابيه عن وهب عن جعفر عن ابيه^(ع) انه قال: اذا دخل عليك رجل يريد اهلك و مالک فابدأه بالضربة ان استطعت فان اللص محارب لله و لرسوله^(ص) فما تبعك منه من شيء فهو علی^(ع)» (شيخ طوسی ۱۴۰۷ ج ۶: ۱۵۷ ح ۲).

۱. **محمد بن احمد بن يحيى**: ضمير در «عنه» برمی گردد به محمد بن احمد بن يحيى که در سند روايت قبل آن در تهذيب است. در کتاب **نجاشي** آمده است: محمد بن احمد بن يحيى بن عمران بن عبدالله بن سعد بن مالک الاشعري القمي، کنيه اش ابو جعفر است و در حديث ثقه است. اگر چه اصحاب ما در مورد او گفته اند از روايان ضعیف نقل حديث می کند و به روايت های مرسل اعتماد می کند و مبالات لازم را نسبت به اینکه حديث را از چه کسی اخذ می کند ندارد (نجاشي ۱۴۰۷: ۳۴۹) و در ادامه می نویسد: محمد بن احمد بن يحيى دارای کتبی است که نوادر الحکمه از جمله آنهاست، که کتابی خوب و بزرگ است. شيخ طوسی نیز در رجالش می نویسد: محمد بن احمد بن يحيى اشعري، صاحب کتاب **نوادر الحکمه** است (شيخ طوسی ۱۴۲۷: ۴۳۸) و در **الفهرست** می نویسد: محمد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعري قمي، جليل القدر است و روايات زيادی را نقل کرده (شيخ طوسی الف ۱۴۰۷: ۱۴۵).

۲. **ابو جعفر**: مقصود از ابی جعفر، احمد بن محمد بن عیسی اشعري است و شيخ صدوق طريق خود را در روايت، به احمد بن محمد بن عیسی چنین بیان می کند: از پدرم محمد بن الحسن از سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري و این دو از احمد بن محمد بن عیسی الاشعري (شيخ صدوق ۱۴۱۳ ج ۴: ۵۳۰). در ذیل عبارت فوق در کتاب **من لا يحضره الفقيه** در پاورقی آمده است: احمد بن محمد بن عیسی اشعري قمي، ابو جعفر، شيخ و بزرگ قمي هاست و موجه ترین و افقه منحصر به فرد آنهاست و ثقه است و دارای کتبی است. و از اصحاب ابی الحسن الرضا و جواد و هادی - عليهم السلام - بوده و طريق روايت به او طريق صحيحی است (شيخ صدوق ۱۴۱۳ ج ۴: ۵۳۰ پاورقی).

نجاشي ذیل نام احمد بن محمد بن عیسی می نویسد: احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک بن الاحوص بن السائب بن مالک بن عامر الاشعري، از بنی ذخران بن عوف بن الجماهر بن الاشعر بوده و کنيه اش ابو جعفر است (نجاشي ۱۴۰۷: ۸۲). سپس در ادامه می نویسد: ابو جعفر شيخ قميين و موجه ترین و فقيه ترین آنها بوده که همتا نداشته و امام رضا^(ع) را ملاقات نموده و دارای کتبی است که النوادر از جمله آنهاست و همچنین ابو جعفر ثانی (امام محمد تقی^(ع)) و ابالحسن العسكري (امام علی النقی^(ع)) را نیز ملاقات کرده است (نجاشي ۱۴۰۷: ۸۲).

شيخ مفيد می گوید: کتاب **النوادر** تأليف احمد بن محمد بن عیسی اشعري قمي است (شيخ مفيد ۱۴۱۳: ۱۷۴-۱۷۳). و شهيد اول از او به عنوان شيخ جليل یاد می کند (شهيد ثانی ۱۴۲۱: ۴۷).

پس از عبارات فوق برداشت می شود که احمد بن محمد بن عیسی از بزرگان و ثقات شيعه است.

۳. **ابییه**: یعنی محمد بن عیسی اشعري است. در رجال نجاشي آمده است: محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک الاشعري ابو علی، شيخ و بزرگ اهالی قم است و بر امام رضا^(ع) وارد و از وی حديث

شنیده است و از ابی جعفر دوم^(ع) (امام محمد تقی^(ع)) نیز روایت نقل کرده است (نجاشی: ۱۴۰۷: ۳۳۸). همچنین می‌نویسد: ابوالعباس بن نوح می‌گوید: شیخ ما ابو جعفر محمد بن الحسن بن الولید گفته است: روایت‌های همه افراد ذکر شده (در همین صفحه از رجال نجاشی) درستند به استثنای محمد بن عیسی بن عبید، که من نمی‌دانم چرا شیخ ما در او شک دارد در حالی که او ظاهراً عادل و ثقة است (نجاشی: ۱۴۰۷: ۳۴۸). اگر چه نجاشی در قسمت بالا راجع به تضعیف یا تقویت محمد بن عیسی مطلبی ذکر نکرده است، لکن اگر بپذیریم که محمد بن عیسی بن عبید همان فرد باشد و نقل ابوالعباس را تلویحاً پذیرفته باشد پس او را فی الجمله توثیق کرده است.

شیخ طوسی نام محمد بن عبدالله اشعری را بدون ذکر توثیق یا تضعیفی، در زمره اصحاب امام رضا^(ع) ذکر کرده است (شیخ طوسی: ۱۴۲۷: ۳۶۵). همچنین محمد بن عیسی بن عبید را به عنوان یقطینی و یونسی معرفی می‌کند و در زمره اصحاب امام دهم^(ع) ذکر می‌کند و می‌نویسد بنا بر قول قمی‌ها ضعیف است (شیخ طوسی: ۱۴۲۷: ۳۹۱). و شهید ثانی در مسالک الافهام می‌نویسد: محمد بن عیسی مشترک است بین اشعری و یقطینی ضعیف (شهید ثانی: ۱۴۱۳ ج ۱۲: ۳۱). پس با توجه به نظر شهید ثانی بحث گذشته جمع شده و محمد بن عیسی اگر اشعری باشد ثقة و اگر عبید باشد ضعیف است پس این دو نفر یکی نیستند.

۴. وهب: این اسم در سند ۴۵ روایت آمده است و در همه آنها از ابی عبدالله^(ع) نقل روایت کرده است (خوبی: ۱۴۱۳ ج ۲۰: ۲۲۱).

وهب بن وهب: این عنوان در اسناد ۲۶ روایت آمده است و در همه آنها از ابی عبدالله امام جعفر صادق^(ع) نقل روایت کرده است و این وهب با وهب بن وهب بن عبدالله یکی است (خوبی: ۱۴۱۳ ج ۲۰: ۲۳۱-۲۳۰).

کشی می‌نویسد: ابوالبختری نامش وهب بن وهب بن کثیر بن زمعه بن الاسود است و به نقل از علی بن سلمه کوفی از قول ابو محمد الفضل ابن شاذان می‌نویسد که ابوالبختری از دروغگوترین افراد روی زمین است (کشی بی تا: ۳۰۹) نجاشی در این مورد می‌گوید وهب بن وهب بن عبدالله بن الاسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی ابوالبختری از ابی عبدالله^(ع) نقل روایت کرده و کذاب بوده است (نجاشی: ۱۴۰۷: ۴۳۰).

شیخ طوسی در مورد وهب بن وهب ابوالبختری می‌نویسد: دارای مذهب عامی بوده است و ضعیف است (شیخ طوسی الف: ۱۴۰۷: ۱۷۳) و در رجالش او را در زمره اصحاب امام جعفر صادق^(ع) ذکر کرده می‌نویسد: وهب بن وهب، ابوالبختری القرشی المدنی (شیخ طوسی: ۱۴۲۷: ۳۱۷). پس این وهب، وهب بن وهب بن عبدالله است که کنیه‌اش ابوالبختری است، چون همین روایت با ی ک کلمه تفاوت (فأبدره) در قوب الاسناد آمده است با ذکر سند: ابوالبختری عن جعفر عن ابیه انه قال: اذا دخل عليك ... (حمیری: ۱۴۱۳: ۱۵۸ ح ۵۷۷).

نتیجه:

پس از کنار هم نهادن این مقدمات این نتیجه حاصل می‌شود که در روایت فوق به دلیل وجود وهبی که ابوالبختری است سند روایت ضعیف است.

فقہ الدلاله روایت وهب:

امام محمد باقر^(ع) فرمود: اگر فردی قصد کرد متعرض حریم و مال تو شود اگر می‌توانی ضربه ابتدایی را شما بزنی؛ زیرا دزد محارب با خدا و رسول خداست و هر آثاری داشته باشد آن را به عهده من بگذار. در این روایت معصوم^(ع) فرموده است در مقام دفاع لازم نیست صبر کنی تا دزد حمله کند اگر قصد حمله نیز داشته باشد شما باید پیش دستی کنی و او را از خود دفع نمایی و هر گونه آثار حقوقی بر آن مترتب شود امام^(ع) به گردن گرفته است پس دفاع مشروع با استناد به این روایت یک امر واجبی است و همچنین روایت به وضوح دلالت می‌کند بر اینکه مدافع هیچ مسؤلیت کیفری و حتی مدنی نخواهد داشت و هیچ ضمانتی به عهده او نخواهد آمد. روایت فوق در وسائل الشیعه (حرعاملی ۱۴۰۹ ج ۱۵: ۱۱۹) بلفظ «فأبدره بالضره» ذکر شده است که همان معنای وجوب دفاع در مقابل مهاجم از آن فهمیده می‌شود.

نتیجه مستفاد از دسته اول روایات:

مستفاد از این گونه روایات علاوه بر جواز و مشروعیت دفاع و عدم ضمان مدافع، اشاره به شرط قدرت و تمکن بر دفع صائل در وجوب دفاع از عرض و جواز دفاع از مال دارد. از سوی دیگر این گونه روایات که امر به دفع صائل و لص دارد، اساس دفاع مشروع در حقوق جزای اسلامی را بیان می‌کند که وظیفه و تکلیف است.

دسته دوم: اخبار دلالت کننده بر عدم ضمان مدافع

روایت اول: روایت آنس یا هیثم بن البراء:

در پایان روایت فوق آمده است «إِنَّ دَمَهُ فِي عُنُقِي» حضرت با این عبارت که خون او به گردن من است، یا می‌خواهد بفرماید: اگر کشتن دزد گناهی داشته باشد به گردن من است و یا اینکه اگر دیه‌ای باشد من عهده‌دار آن خواهم بود که کنایه است از اینکه هیچکدام نیست پس هیچ گونه ضمانتی به عهده مدافع نخواهد بود.

روایت دوم : روایت وَهَب:

در ذیل این روایت آمده است که «فَمَا تَبَعَكَ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ عَلِيٌّ»؛ یعنی هر اثری به خاطر دفع محارب و لُص حاصل شود من به عهده می گیرم، پس هیچ مسؤولیتی به جهت دفاع به عهده مدافع نیست، یعنی مدافع هیچ گونه ضمانتی در اثر قتل و یا جرح و یا خسارت مالی به مهاجم نخواهد داشت.

روایت سوم : روایت حسین بن علوان:

«عبدالله بن جعفر الحمیری فی قرب الاسناد عن الحسن بن طریف عن الحسين بن علوان عن جعفر عن ابیه^(۲) قال كان علی بن ابيطالب^(۳) يقول: من دَخَلَ عَلَيْهِ لُصٌّ فَلْيَبْدُرْ بِالضَّرْبَةِ - فَمَا تَبَعَهُ مِنْ اِثْمٍ فَاَنَا شَرِيكُهُ فِيهِ» (حرّ عاملی ۱۴۰۹ ج ۱۵: ۱۲۲).

فقه السنند: بررسی سند روایت حسین بن علوان

اصل این روایت در کتاب *قرب الاسناد* حمیری است و در صفحه ۹۵ آمده است «جعفر عن ابیه...» اما در صفحه ۸۶ همین کتاب ذیل شماره ۲۸۲ آمده است: «الحسن بن طریف، عن الحسين بن علوان، عن جعفر عن ابیه...» که این نشانگر این است که تا حدیث ۳۲۷ همه روایات در این سند مشترک هستند.

۱. **حسن بن ظریف:** نام این روای در ضمن سند روایت شماره ۸۲۷ از *رجال کشی* ذکر شده به عنوان: «... عن الحسن بن طریف بن ناصح فقال...» (کشی بی تا: ۴۳۹) لکن هیچگونه توضیحی راجع به جرح یا تعدیل وی ارائه نشده است.

نجاشی در *رجالش* می نویسد: «الحسن بن طریف بن ناصح کوفی است و کنیه اش ابو محمد و ثقه و ساکن بغداد بوده است» (نجاشی ۱۴۰۷: ۶۱).

شیخ طوسی در *رجالش* (۱۴۲۷: ۳۸۵) نام وی را در زمره اصحاب ابی الحسن الثالث علی بن محمد - علیهما السلام - بدون نام پدر و ذکر توثیق و یا تضعیفی بیان نموده است و نیز در *الفهرست* آورده است که: الحسن بن طریف بن ناصح دارای کتابی است و عده ای از اصحاب ما از او نقل خبر کرده اند (شیخ طوسی الف ۱۴۰۷: ۴۸-۴۷) بدین ترتیب: از ابی المفضل از ابن بَظَه از احمد بن ابی عبدالله از الحسن بن طریف. در معجم رجال الحدیث (خوبی ۱۴۱۳ ج ۵: ۳۶۰-۳۵۹) آمده است که طریق شیخ طوسی به حسن بن طریف به دلیل وجود ابی المفضل و ابن بَظَه ضعیف است. و همچنین آورده است که: با عنوان حسن بن طریف ۱۲ روایت نقل شده است.

نتیجه:

این مطلب اخیری که صاحب معجم رجال الحدیث گفته است که طریق شیخ طوسی به وی ضعیف است چون دلیل ضعفش را بیان ننموده، اشکالی به حسن بن ظریف وارد نمی‌کند و از آن جهت که نجاشی وی را ثقه دانسته و کشتی و شیخ طوسی جرحی بر وی وارد نکرده‌اند، می‌توان نتیجه گرفت که او مورد وثوق است.

۲. **حسین بن علوان:** کشتی می‌نویسد: محمد بن اسحاق و محمد بن المنکدر و عمرو بن خالد الواسطی و عبد الملک بن جریح و الحسین بن علوان و الکلبی، از رجال عامه هستند که میل و محبت شدیدی به ائمه شیعه دارند و حتی گفته شده است که کلبی اساساً مخالف نیست بلکه شیعه است لکن به صورت پنهانی (کشتی بی تا: ۳۹۰).

نجاشی می‌نویسد: الحسین بن علوان الکلبی اهل کوفه و عامی است و برادرش حسن که کنیه‌اش ابو محمد است ثقه است هر دو از ابی عبدالله علیه السلام نقل روایت کرده‌اند (نجاشی ۱۴۰۷: ۵۲).

شیخ طوسی می‌نویسد: حسین بن علوان الکلبی کوفی است و نام وی را در زمره اصحاب امام جعفر صادق^(ع) ذکر می‌کند و هیچگونه جرح و تعدیلی نسبت به او ذکر نمی‌کند (شیخ طوسی ۱۴۲۷: ۴۳۹) و در کتاب **الفهرست** می‌نویسد: حسین بن علوان کتابی دارد که ما به آن کتاب از ابن ابی جید از محمد بن حسن از سعد بن عبدالله و محمد بن حسن صفار از ابی الجوزاء المنبه بن عبدالله از حسین بن علوان با خبر شدیم (شیخ طوسی الف ۱۴۰۷: ۵۵). اگر چه در این بخش صفت کلبی را برای او ذکر نکرده است لکن در همین کتاب آورده است که «... جمعاً عن الحسین بن علوان الکلبی عن سعد بن ظریف...» (شیخ طوسی الف ۱۴۰۷: ۳۸).

محقق خویی در مورد طریق شیخ طوسی به حسین بن علوان می‌نویسد: طریق شیخ به او صحیح است اگر چه ابن ابی جید هم در آن طریق است (خویی ۱۴۱۳: ۷: ۳۴).

نتیجه:

از مجموعه مطالب گذشته به دست می‌آید که حسین بن علوان اگر چه عامی است لکن مورد وثوق است به ویژه که صاحب معجم در همان صفحه می‌نویسد: کلمه ثقه‌ای که در مطالب نجاشی ذکر شده بود به حسین برمی‌گردد نه به برادرش حسن، یعنی از نظر ایشان نجاشی قائل به ثقه بودن حسین بن علوان است. پس سند روایت حسین بن علوان موثقه یا حداقل معتبره است (تبریزی ۱۴۱۷: ۳۹۵، ۴۶۰).

فقه الدلاله روایت:

محل شاهد برای اثبات مدعا، ذیل روایت بالاست که امیرالمؤمنین علی^(ع) می‌فرماید باید لص و مهاجم را با ضربه دفع کرد و هر اتفاقی برای مهاجم بیفتد و هر گناهی مترتب بر این عمل شود من در آن با مدافع شریک هستم. بالکنایه روایت به ما می‌فهماند که هیچ گناهی در دفاع از خود نیست در نتیجه هر اتفاقی برای مهاجم رخ دهد خودش مسؤول است، یعنی خودش هدر است و مدافع هیچ ضمانتی ندارد.

روایت چهارم: روایت حسین بن مهران

و روی محمد بن سهل بن الیسع عن ابیه عن الحسین بن مهران عن ابی عبد الله^(ع) قال: سألته عن امرأة دخل عليها لصٌ و هي حُبلى فوقع عليها فقتل ما فی بطنها فوثبت المرأة على اللص فقتلته فقال اما المرأة التي قتلت فليس عليها شيء و دية سخلتها على عصبه المقتول السارق (شیخ صدوق ۱۴۱۳ ج ۴: ۱۱۹).

بررسی سند روایت حسین بن مهران:

در روایت بالا، محمد بن سهل بن یسع از پدرش و او از حسین بن مهران نقل حدیث می‌کند و طریق شیخ صدوق به محمد بن سهل نیز چنین است که شیخ صدوق می‌گوید آن را از پدرم و محمد بن حسن (رضی الله عنهما) و آنها از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سهل بن یسع اشعری روایت کرده‌اند (شیخ صدوق ۱۴۱۳ ج ۴: ۵۲۷).

۱. شیخ صدوق: نجاشی درباره وی می‌نویسد: محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی با کنیه ابو جعفر، در ری سکونت داشت و شیخ ما و فقیه و بزرگ طایفه شیعه در خراسان بود و در سال ۳۵۵ وارد بغداد شد و شیخ الطایفه (شیخ طوسی) از او نقل روایت کرده در حالی که در سنین جوانی بوده و کتاب‌های زیادی دارد (نجاشی ۱۴۰۷: ۳۹۰).

شیخ طوسی می‌نویسد: محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی با کنیه ابو جعفر فردی است جلیل القدر و حافظ و به فقه و اخبار و رجال بصیر است و مصنفات بسیاری دارد که آنها را در *الفهرست* ذکر کرده‌ام، تلخیصی از او روایت کرده، گروهی از او به ما نقل کرده‌اند که از جمله آنها محمد بن محمد نعمان (شیخ مفید) و حسین بن عبیدالله است (شیخ طوسی ۱۴۲۷: ۴۳۹).

۲. پدر شیخ صدوق: نجاشی می‌نویسد: علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی و بزرگ قمی‌ها و پیشوا و فقیه و موثق‌ترین آنها در عصر خودش بوده است (نجاشی ۱۴۰۷: ۲۶۱). در ادامه می‌نویسد: او به عراق رفت و با ابوالقاسم حسین بن روح ملاقات کرد و مسائلی را از او پرسید سپس به وسیله علی بن

جعفر بن الاسود نامه‌ای به حسین بن روح نوشت و از او خواست که رقعهای را به حضرت صاحب^(ع) بفرستد و از او بخواهد که فرزندان را شود سپس در پاسخ، حضرت صاحب^(ع) به علی بن حسین نوشت: از خدا خواستیم که فرزندان شوی و به زودی دو پسر نیک خواهی داشت. پس ابو جعفر و ابو عبدالله از ام ولد متولد شدند و پیوسته ابو عبدالله حسین بن عبدالله می‌گفت: شنیدم از ابو جعفر که می‌گوید: من به دعای صاحب الامر^(ع) به دنیا آمده‌ام و به این موضوع افتخار می‌کرد. نجاشی ادامه می‌دهد: علی بن حسین کتاب‌هایی داشت. و در ادامه به ذکر بعضی از آن کتب می‌پردازد و می‌نویسد: او در سال ۳۲۹ هـ ق از دنیا رفته است (نجاشی ۱۴۰۷: ۲۶۱).

شیخ طوسی در **الفهرست** می‌نویسد: علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی - رضی الله عنه - فقیه جلیل القدر و موثق بوده است. و کتاب‌های زیادی دارد ... و شیخ مفید و حسین بن عبدالله از ابی جعفر بن بابویه از طریق پدرش ما را از همه کتاب‌های او و روایاتش با خبر ساخته است (شیخ طوسی الف ۱۴۰۷: ۹۳). نتیجه: پس پدر شیخ صدوق همچون فرزندش فردی فقیه و ثقه و بصیر است.

۳. محمد بن حسن: شیخ طوسی می‌نویسد: محمد بن حسن بن ولید قمی، جلیل القدر است و علم به رجال دارد و موثق به است، دارای کتبی است از جمله کتاب **الجامع** و کتاب **التفسیر** و غیر این دو. منبع خبر ما به روایات و کتاب‌های او ابن ابی جید است که از او نقل کرده است و همچنین گروهی هستند که از طریق احمد بن محمد بن محمد بن حسن از پدرش، ما را از روایات و کتاب‌های او با خبر ساخته‌اند و گروهی نیز از طریق ابی جعفر بن بابویه از او خبر آورده‌اند (شیخ طوسی الف ۱۴۰۷: ۱۵۶). و شیخ طوسی به این که این راوی محمد بن حسن بن ولید است تصریح می‌نماید.

۴. سعد بن عبدالله: شیخ طوسی می‌گوید: سعد بن عبدالله قمی که کنیه‌اش ابوالقاسم است جلیل القدر است. اخبار زیادی نقل کرده است، کتب زیادی دارد و ثقه است (شیخ طوسی الف ۱۴۰۷: ۷۵).

۵. احمد بن محمد بن عیسی: نجاشی می‌نویسد: ابو جعفر شیخ قمی‌ها و موجه‌ترین و فقیه بلا منازع آنان بوده است. و ریاست وی در حدی بود که حاکم هنگام گرفتاری به وی متوسل می‌شد و با امام رضا^(ع) نیز ملاقات داشته است (نجاشی ۱۴۰۷: ۸۱).

شیخ طوسی نیز او را در زمره اصحاب ابی الحسن الثانی علی بن موسی الرضا علیهما السلام ذکر کرده می‌نویسد: احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی، ثقه و دارای کتبی است (۱۴۲۷: ۳۵۱). همچنین ضمن بیان مطالب نجاشی می‌نویسد: او به کوفه مهاجرت کرد و مقیم آنجا شد (الف ۱۴۰۷: ۲۵).

۶. محمد بن سهل بن الیسع اشعری: نجاشی می‌گوید: محمد بن سهل بن یسع بن عبدالله بن سعد بن مالک بن احوص اشعری قمی از ابی الحسن الرضا و ابی جعفر علیهما السلام نقل روایت کرده است (۱۴۰۷: ۳۶۷).

شیخ طوسی وی را در زمره اصحاب ابی الحسن الرضا علیه السلام ذکر کرده است (۱۴۲۷: ۳۶۵). البته در میان اصحاب امام جعفر صادق^(ع) نیز یک نفر با همین اسم لکن با لقب کوفی ذکر کرده است که ظاهراً به هم مرتبط نباشند (۱۴۲۷: ۲۸۴) و همچنین می نویسد: مسائلی از امام رضا علیه السلام دارد که ابن ابی جید از محمد بن حسن از سعد به ما روایت کرده است (شیخ طوسی الف ۱۴۰۷: ۱۴۷).

اگر چه محمد بن سهل بن یسع اشعری در عبارات بزرگانی مانند نجاشی و شیخ طوسی نه توثیق شده است و نه تضعیف، لکن وحید بهبهانی می نویسد: یکی از راه های اثبات وثاقت راوی، اعتماد راویان قمی بر آن راوی است و یا اینکه قمی ها از آن راوی نقل روایت نمایند. به ویژه اینکه احمد بن محمد بن عیسی از یک راوی نقل روایت نماید (بهبهانی بی تا: ۴۹).

محقق خوبی علی رغم اینکه مطلب فوق را رد می نماید لکن می نویسد: طریق صدوق در این روایت که به محمد بن سهل بن یسع اشعری می رسد صحیح است همچنان که طریق شیخ به او صحیح است اگر چه در آن ابن ابی جید وجود دارد. پس محمد بن سهل بن یسع بنا بر اظهار ثقه است (خوبی ۱۴۱۳ ج ۱۷: ۱۸۱).

نتیجه:

بر آینه مباحث گذشته ما را به این نتیجه می رساند که راوی مذکور ثقه است و به روایت وی می توان اعتماد نمود.

۷. پدر محمد بن سهل بن یسع: نجاشی می نویسد سهل بن یسع بن عبدالله بن سعد اشعری قمی و ثقه است و از موسی و رضا علیهما السلام روایت کرده است (۱۴۰۷: ۱۸۶).

شیخ طوسی می نویسد: سهل بن یسع بن عبدالله اشعری قمی، همگی از اصحاب ابی الحسن موسی علیه السلام هستند (۱۴۲۷: ۳۵۸). پس بنا بر نظر نجاشی او ثقه است و شیخ طوسی نیز ولو به ثقه بودن او اشاره ای نکرده لکن تمام خانواده وی را از اصحاب امام کاظم علیه السلام می داند.

۸. حسین بن مهران: برقی نام حسین بن مهران را در زمره اصحاب ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام ذکر کرده است (برقی ۱۳۸۳: ۵۱). نجاشی درباره حسین بن مهران می نویسد: حسین بن مهران بن محمد بن ابی نصر سکونی از ابی الحسن موسی و رضا علیهما السلام روایت کرده و واقفی بوده است (۱۴۰۷: ۵۶). شیخ طوسی او را در زمره اصحاب ابی الحسن الثانی علی بن موسی الرضا علیهما السلام بدون هیچ توثیق یا تضعیفی ذکر کرده است (۱۴۲۷: ۳۵۵). و اما ابن غضائری او را واقفی و ضعیف می داند و می نویسد: او کتابی از امام موسی کاظم دارد (ابن غضائری ۱۴۲۱: ۵۱).

محقق خوبی نیز پس از اینکه یک روایت طولانی را از قول کشتی در مذمت حسین بن مهران ذکر می کند می نویسد: همچنین در شرح حال علی بن ابی حمزه بطائنی به مذمت او اشاره می شود (خوبی ۱۴۱۷

ج: ۷- ۱۱۳- ۱۱۲). پس با توجه به مواردی که راجع به حسین بن مهران ذکر شده ضعیف است و اعتمادی به نقل وی نیست.

نتیجه:

در جمع‌بندی نهایی راجع به سند روایت حسین بن مهران، باید گفت اگر چه حسین بن مهران تضعیف شده است و علی القاعده سند روایت ضعیف خواهد شد لکن از آن جهت که سند تا حسین بن مهران خوب و افراد موجود در آن همگی از ثقات عالی مقام بودند در اینکه سند را به یکباره ضعیف بدانیم باید تردید نمود.

فقه الدلاله روایت:

«ابی عبد الله ^(ع) قال: سألته عن امرأة دخلَ عليها لئسٌ و هي حُبلى فَوَقَعَ عليها فقتلَ ما في بطنها فَوَثِبَتِ المرأةُ على اللئسِ فقتلته فقال أَمَا الْمَرْأَةُ الَّتِي قَتَلْتِ فليسَ عليها شيءٌ و ديةٌ سَخَلْتِها على عَصَبَةِ الْمُقْتُولِ السَّارِقِ» (شيخ صدوق ۱۴۱۳ ج ۴: ۱۱۹).

از امام جعفر صادق ^(ع) سؤال می‌شود در مورد زنی که حامله است و مهاجم به او هجوم می‌برد و باعث کشتن بچه او می‌شود و زن در دفاع موفق به کشتن مهاجم می‌شود می‌فرماید: اما زنی که آن مرد را می‌کشد هیچ چیز به عهده‌اش نیست لکن دیه بچه سقط شده را باید وارثین سارق مقتول پرداخت نمایند. در این روایت محل شاهد این است که زنی که سارق را کشته است چون از خود دفاع کرده است نه قصاص می‌شود و نه دیه‌ای به عهده او خواهد بود، یعنی هیچ گونه ضمانتی بر عهده‌اش نیست.

روایت پنجم: روایت محمد بن الفضیل

«و رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضِيلِ عَنِ الرَّضَا ^(ع) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ لَيْسٍ دَخَلَ عَلَى امْرَأَةٍ وَ هِيَ حُبْلَى فَقَتَلَ مَا فِي بَطْنِهَا فَعَمَدَتِ الْمَرْأَةُ إِلَى سَكِينٍ فَوَجَّأَتْهُ بِهِ فَقَتَلْتَهُ قَالَ هَدَرَ دَمُ اللَّيْسِ» (شيخ صدوق ۱۴۱۳ ج ۴: ۱۶۴ ح ۵۳۷۲).

شیخ صدوق مشابه روایت چهارم را در روایت دیگری با تصریح بیشتر ذکر می‌کند که آن زن عمداً چاقو برمی‌دارد و به سارق می‌زند و او را می‌کشد امام رضا ^(ع) می‌فرماید: خون سارق هدر است. پس هیچگونه ضمانتی بر مدافع نیست.

فقه السند روایت محمد بن الفضیل:

نام کامل راوی مذکور عبارت است از: محمد بن قاسم بن فضیل بصری است (شيخ صدوق ۱۴۱۳ ج ۴: ۴۹۱).

شیخ صدوق در ادامه می‌نویسد: طریق روایت من به او از حسین بن ابراهیم از علی بن ابراهیم، از ابیه، از عمرو بن عثمان از محمد بن قاسم بن فضیل بصری است.

بررسی احوال راویان:

۱. **حسین بن ابراهیم:** حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام از مشایخ شیخ صدوق است و در مشیخه شیخ صدوق از طریقش به حسین بن ابراهیم تا... و محمد بن فضیل بصری و... اعلام رضایت نموده است (خوبی ۱۴۱۳ ج: ۶: ۱۸۹).

در **موسوعه طبقات الفقهاء** آمده است: حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب کاتب، ساکن قم بوده است و از اجلای مشایخ صدوق بوده است و پیوسته شیخ صدوق او را تکریم کرده و بزرگ می‌شمرده است (سبحانی بی‌تا ج: ۴: ۱۵۷) محقق خوبی قائل است که او با حسین بن ابراهیم بن احمد و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام و حسین بن ابراهیم بن احمد کاتب یکی است (۱۴۱۳ ج: ۶: ۱۸۹، ۱۹۰). نتیجه: برای وثاقت وی از آن جهت که در رجال نجاشی و شیخ مطلبی نیامده، باید به نظر خود شیخ صدوق اکتفا نمود.

۳.۲. علی بن ابراهیم و ابراهیم بن هاشم که مورد بحث قرار گرفتند.

۴. **عمرو بن عثمان:** نجاشی می‌نویسد: عمرو بن عثمان ثقفی خزّار و گفته شده است از زدی ابوعلی اهل کوفه و ثقه است (۱۴۰۷: ۲۸۷).

شیخ طوسی در رجالش آن را در زمره اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام در باب من لم یسّم آورده است: عمرو بن عثمان از بعض اصحابش از ابی عبدالله^(ع) و شیخ طریق خود را به عمرو بن عثمان چنین بیان می‌کند: عمرو بن عثمان خزّار دارای کتابی است که به ما خبر داده‌اند از آن کتاب جماعتی از ابی مفضل از ابن بطه از احمد بن ابی عبدالله از عمرو بن عثمان خزّار (الف ۱۴۰۷: ۱۱۱).

نتیجه:

اگر چه محقق خوبی طریق شیخ طوسی را به عمر بن عثمان به دلیل ابی مفضل و ابن بطه ضعیف می‌داند (۱۴۱۳ ج: ۱۴: ۱۲۸) لکن به هر حال عمرو بن عثمان ثقه است.

۵. **محمد بن القُصیل:** در مشیخه شیخ صدوق نام وی محمد بن قاسم بن فضیل بصری است که از اصحاب امام رضا است (۱۴۱۳ ج: ۵: ۴۹۱). برقی در رجالش در صفحه ۵۲ نام محمد بن قاسم بن فضیل را در زمره اصحاب ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام ذکر می‌کند در **رجال** شیخ طوسی محمد بن قاسم بن فضیل در جمله اصحاب ابی الحسن علی بن موسی الرضا^(ع) بدون ذکر توثیق یا تضعیفی ذکر شده است. محقق خوبی قائل است به اینکه این محمد بن قاسم بن فضیل با محمد بن قاسم بن فضیل بن یسار نهی

یکی است (۱۴۱۳: ۱۸: ۱۶۸) از سوی دیگر در **رجال نجاشی** آمده است: محمد بن قاسم بن فضیل بن یسار نه‌دی خودش و پدرش و جدش فضیل، ثقه هستند و از زمره اصحاب امام رضا^(ع) محسوب می‌شود (نجاشی ۱۴۰۷: ۳۶۲).

نتیجه: اگر محمد بن فضیل همان فردی باشد که نجاشی او را ثقه می‌داند، ثقه خواهد بود اگر چه محقق خوبی در پایان مطلب مورد بحث می‌نویسد طریق شیخ صدوق به او مانند طریق شیخ طوسی به او ضعیف است (۱۴۱۳: ۱۸: ۱۶۹).

نتیجه نهایی راجع به این سند این است که سند فوق، خوب و موثق بلکه صحیح است.

روایت ششم: روایت عبدالله بن سنان:

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ^(ع) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ سَارِقٍ دَخَلَ عَلَى امْرَأَةٍ لَيْسَرَ فَلَئِمَا جَمَعَ الثِّيَابَ تَبِعَتْهَا نَفْسُهُ فَوَاقَعَهَا فَتَحَرَّكَ ابْنُهَا فَقَامَ إِلَيْهِ فَفَتَلَهُ بِفَأْسٍ كَانَ مَعَهُ فَلَمَّا فَرَّغَ حَمَلَ الثِّيَابَ وَذَهَبَ لِيُخْرِجَ حَمَلَتَ عَلَيْهِ بِالْفَأْسِ فَفَتَلْتُهُ فَجَاءَ أَهْلُهُ يَطْلُبُونَ بَدَمَهُ مِنَ الْغَدِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ^(ع) يَضْمَنُ مَوَالِيَهُ الَّذِينَ طَلَبُوا بَدَمَهُ دِيَةَ الْغَلَامِ وَ يَضْمَنُ السَّارِقُ فِيمَا تَرَكَ أَرْبَعَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ بِمَا كَابَرَهَا عَلَى فَرْجِهَا لِأَنَّهُ زَانٍ وَ هُوَ فِي مَالِهِ يَغْرُمُهُ وَ لَيْسَ عَلَيْهَا فِي قَتْلِهَا إِيَّاهُ شَيْءٌ لِأَنَّهُ سَارِقٌ (شيخ صدوق ۱۴۱۳: ۴: ۱۶۴: ۵۳۷۱).

سند روایت عبدالله بن سنان:

سند این روایت در **من لا يحضره الفقيه**، این چنین است که یونس بن عبدالرحمن عن عبدالله بن سنان نقل حدیث کرده، لکن سند صدوق تا یونس بن عبدالرحمن در پایان **من لا يحضره الفقيه** ذکر نشده است اما شیخ طوسی در الفهرست ذیل نام یونس بن عبدالرحمن می‌نویسد: ابو جعفر ابن بابویه (شیخ صدوق) می‌گوید: شنیدم از ابن ولید که می‌گوید: کتاب‌های روایات یونس بن عبدالرحمن همگی صحیح هستند و به آنها اعتماد می‌شود مگر آن روایاتی که محمد بن عیسی بن عیید به تنهایی از یونس نقل روایت کرده باشد و غیر از او نیز کسی آن را روایت نکرده باشد که در این صورت قابل اعتماد نبوده و به آن فتوی داده نمی‌شود (الف ۱۴۰۷: ۱۸۲).

بنابر این سند روایت خوب و موثق است؛ لذا با این بیان سند این روایت به دلیل عدم ذکر واسطه‌های سند نقطه ضعف تلقی نمی‌شود بلکه از نظر شیخ صدوق دیگر نیازی به بیان سند نیست.

فقه الدلاله روایت:

در این روایت که سند خوبی دارد آمده است: عبدالله بن سنان می گوید از ابی عبدالله^(ع) سؤال کردم در مورد مرد سارقی که وارد خانه‌ای می شود زینت‌های خانم آن خانه را جمع می کند که ببرد سپس نفسش او را گرفتار و سوسه می کند و اقدام به عمل نامشروع می نماید، پسر آن زن از خواب برمی خیزد، سارق او را می کشد و هنگامی که می خواهد خارج شود آن زن حمله ور می شود و سارق را می کشد فردای آن روز خانواده سارق به خون‌خواهی سارق می آیند. امام جعفر صادق^(ع) می فرماید: وراثت سارق ضامن دیه پسر آن زن هستند و... و در اینکه آن زن سارق را به قتل می رساند، هیچ چیزی به عهده اش نیست چون او سارق بوده است. به خوبی از این روایت روشن می شود که هیچ ضمانتی به عهده مدافع نخواهد بود.

نکته بسیار مهمی که از این روایت استفاده می شود این است که سارق در ابتدا قصد سرقت داشته و پس از ارتکاب عمل نامشروع و قتل پسر خانواده قصد فرار از صحنه را داشته که در حال خروج، آن زن به او حمله می کند و او را می کشد. در حالی که اگر آن زن کاری نمی داشت و اجازه می داد که دزد برود خودش زنده می ماند و آن مرد نیز با توجه به شرایطی که قصد کشتن و یا حمله به زن را نداشته است می توانست با فرار، خود را نجات دهد لکن در روایت آمده چون آن فرد سارق بوده پس آن زن حق داشته که او را بکشد و هیچ ضمانتی نیز به عهده اش نباشد.

روایاتی از این قبیل در ابواب مختلف فقهی به ویژه حدود می توان یافت که هیچگونه ضمانتی به عهده مدافع با رعایت شرایط دفاع نخواهد بود.

منابع

- آقا بابایی، حسین. (تابستان ۱۳۷۹) «نفس به اعتبار مهدورالدم بودن مقتول»، *مجله فقه اهل بیت*، شماره ۲۲، صص ۲۱۸-۱۳۰.
- ابن غضائری، ابوالحسن احمد بن ابی عبدالله. (۱۴۲۱ق) *کتاب الضعفاء - رجال ابن غضائری*، با تحقیق سید محمدرضا حسینی جلالی، قم: دارالحدیث.
- ابن شهر آشوب، رشید الدین محمد بن علی مازندرانی. (۱۳۸۰ق) *معالم العلماء فی فهرست کتب الشیعه و اسماء المصنفین قدیمًا و حدیثًا*، نجف: منشورات المطبعه الحیدریه، چاپ اول.
- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق) *لسان العرب*، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ سوم.
- امام خمینی، سید روح الله. (۱۴۱۵ق) *المکاسب المحرمه*، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول.

- _____ (۱۴۲۱ق) **تحریر الوسیله**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول.
- _____ (۱۴۲۳ق) **ولایت فقیه**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ دوازدهم.
- انصاری، زکریا بن محمد بن احمد. (۱۴۱۸ق) **فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب**، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
- _____ بحر العلوم، سید مهدی بروجردی. (۱۴۰۵ق) **الفوائد الرجالیه**، با تحقیق محمد صادق بحر العلوم و حسین بحر العلوم، تهران: مکتبه الصادق علیه السلام، چاپ اول.
- _____ برقی، ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد. (۱۳۸۳ق) **رجال البرقی - الطبقات**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ بهبهانی، وحید. (بی تا) **الفوائد الرجالیه**، نرم افزار معجم الفقیه، مؤسسه آیت الله گلپایگانی رحمه الله.
- _____ بهوتی حنبلی، منصور بن یونس. (۱۴۱۸ق) **کشف القناع عن متن الاقناع**، با تحقیق ابو عبدالله محمد حسن اسماعیل شافعی، بیروت: دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى.
- _____ تبریزی، شیخ جواد بن علی. (۱۴۱۷ق) **اسس الحدود والتعزیرات**، قم: دفتر مؤلف، چاپ اول.
- _____ جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۱۰ق) **الصاحح - تاج اللغة و صحاح العربیة**، با تحقیق و تصحیح احمد عبد الغفور عطار، بیروت: دار العلم للملایین، چاپ اول.
- _____ حائری طباطبائی، سید علی بن محمد. (۱۴۱۸ق) **ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل**، با تحقیق محمد بهر مند، محسن قدیری، کریم انصاری و علی مروارید، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۶ جلد.
- _____ حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق) **تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
- _____ حسینی تهرانی، سید محمد حسین. (۱۴۱۸ق) **ولایة الفقیه فی حکومت الاسلام**، بیروت: دارالمحجة البيضاء، چاپ اول.
- _____ حلّی، حسن بن علی بن داود. (۱۳۸۳) **رجال ابن داود**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ حمیری، عبدالله بن جعفر. (۱۴۱۳ق) **قرب الاسناد**، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- _____ خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۳ق) **معجم الرجال الحدیث و تفصیل الطبقات الرجال**، چاپ پنجم.
- _____ (۱۴۲۲ق) **مبانی تکمله المنهاج**، قم: مؤسسه احیاء آثار امام خویی، چاپ اول.
- _____ (۱۴۱۸ق) **موسوعة الامام الخوئی**، قم: مؤسسه احیاء آثار امام خویی، چاپ اول.
- _____ راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق) **مفردات ألفاظ القرآن**، با تحقیق و تصحیح صفوان عدنان داودی بیروت: دار العلم - الدار الشامیة.

- راوندی، قطب‌الدین سعید بن هبه‌الله. (۱۴۰۵ق) **فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام**، با تحقیق سید احمد حسینی قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم.
- ربانی، محمد علی. (۱۳۷۱) **بررسی احکام دفاع مشروع در حقوق جزای اسلامی (پایان نامه)** - مدرسه عالی شهید مطهری.
- سبحانی، جعفر. (بی تا) **موسوعه طبقات الفقهاء**، (نرم افزار جامع فقه ۲)، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول.
- شربینی، خطیب شمس‌الدین محمد بن احمد. (۱۳۷۷ق) **الاقناع فی حل الفاظ ابی شجاع**، بیروت: دارالمعرفة.
- شمس‌ناتری، محمد ابراهیم. (۱۳۹۰) **حالت ضرورت و دفاع مشروع**، تهران: انتشارات مجد، چاپ اول.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه. (۱۴۱۳ق) **من لایحضره الفقیه**، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۲۷ق) **رجال الشیخ الطوسی - الابواب**، با تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم.
- الفهرست، (۱۴۰۷ق) **الفهرست**، تحقیق: سید محمد صادق آل بحر العلوم، نجف: المكتبة الرضویه، چاپ اول.
- ب. (۱۴۰۷ق) **تهذیب الاحکام**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.
- (۱۳۸۷ق) **المبسوط فی فقه الامامیه**، تهران: المكتبة المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، چاپ سوم.
- شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری. (۱۴۱۳ق) **المسائل الصاغانیه**، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی عاملی. (۱۴۱۳ق) **مسالك الافهام الی تنقیح سرائع الاسلام**، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول.
- (۱۴۲۱ق) **رسائل الشهید الثانی**، با تحقیق رضا مختاری و حسین شفیعی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- صاحب بن عباد، اسماعیل. (۱۴۱۴ق) **المحیط فی اللغة**، با تصحیح محمد حسن آل یاسین، بیروت: عالم الكتاب، چاپ اول.
- طباطبایی بروجردی، حسین. (۱۴۲۹ق) **منابع فقه شیعه**، با ترجمه مهدی حسینیان قمی و محمد حسین صبوری، تهران: فرهنگ سبز.

- طریحی، فخرالدین، (۱۴۱۶ق) **مجمع البحرين**، با تحقیق و تصحیح سید احمد حسینی، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم.
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۳۸۱ق) **رجال العلامه الحلی** - خلاصه الاقوال فی معرفة احوال الرجال، نجف: منشورات المطبعة الحیدریه، چاپ دوم.
- _____ (۱۴۱۳ق) **قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام**، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- _____ (۱۴۱۲ق) **منتهی المطلب فی تحقیق المذهب**، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه، چاپ اول.
- عوده، عبدالقادر. (بی تا) **التشریح الجنایی الاسلامی مقارناً بالقانون الوضعی**، بیروت: دارالکتاب العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق) **کتاب العین**، با تحقیق و تصحیح دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم سامرایی، قم: نشر هجرت، چاپ دوم.
- فیومی، احمد بن محمد مقری. (بی تا) **المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی**، قم: منشورات دار الرضی، چاپ اول.
- کشی، محمد بن عمر. (بی تا) **رجال کشی**، بی جا، بی نا.
- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب. (۱۴۲۹ق) **الکافی**، قم: دارالحدیث للطباعة والنشر، چاپ اول.
- کیدری، قطب الدین محمد حسین. (بی تا) **اصباح الشیعه بمصباح الشریعه**، با تصحیح ابراهیم بهادری مراغی، قم: موسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول.
- مجلسی، محمد تقی. (۱۴۰۶ق) **روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه**، با تحقیق سید حسین موسوی کرمانی، علی پناه اشتهاردی، سید فضل الله طباطبایی، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، چاپ دوم.
- محقق حلی، نجم الدین جعفر بن الحسن. (۱۴۰۸ق) **شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام**، با تحقیق عبدالحسین محمد علی بقال، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم.
- مظفر، محمدرضا. (۱۴۰۳ق) **اصول الفقه**، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، چاپ چهارم.
- مغربی، ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی. (۱۳۸۵ق) **دعائم الاسلام**، قم: مؤسسه آل البیت علیه السلام، چاپ دوم.
- مغنیه، محمد جواد. (۱۴۲۱ق) **فقه الامام الصادق علیه السلام**، قم: مؤسسه انصاریان، چاپ دوم.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۶) **مجموعه آثار استاد شهید مطهری**، تهران: انتشارات صدرا، ۲۷ جلد.
- نجاشی، ابوالحسن احمد بن علی. (۱۴۰۷ق) **رجال النجاشی**، با تحقیق سید موسی شیرینی زنجانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴ق) **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام**، با تحقیق عباس قوچانی و علی

- آخوندی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم.
- نوری، میرزا حسین. (١٤٠٨ق) **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**، بیروت: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- (١٤١٧ق) **خاتمه المستدرک**، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
- نووی، محی الدین ابو زکریا یحیی بن شرف. الف (بی تا) **المجموع فی شرح المهدب**، بیروت: دار الفکر.
- . (بی تا) **روضه الطالبین**، با تحقیق شیخ عادل احمد عبدالموجود و شیخ علی محمد معوض، بیروت: دار لکتاب العلمیه.
- واسطی زبیدی، سید محمد مرتضی. (١٤١٤ق) **تاج العروس من جواهر القاموس**، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول.